

۲۰۱۱/۱۰/۱۸

دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت بیست و دوم)

صرفنظر از تذکرات قبلی در قسمت بیست و یکم و تبلیغات «نایب السلطنه» انگلیس یا «ویسرای» بنام «لارڈ لایتن» که نام مکمل وی را «رابرت بولور لایتن» (Lord Lytton Robert Bulwer-Lytton) قلمداد نموده اند. عاری از دلچسپی نخواهد بود، هرگاه کمی در باره این «لارڈ» و راه و روش و طرز تفکر سیاسی اش تذکر داده شود. در فعالیت های سیاسی لایتن یا لارڈ انگلیسی در آلمان برتانیه وقتی عضو مجلس نمایندگان می گردد، نخست موقف لیبرال داشته، بعداً به محافظه کاران می پیوندد. از طریق همین حزب بحیث شخص مهم در سیاست خارجی تعیین می گردد و چنین بر می آید که در سیاست خارجی انگلیس در آلمان، اقلماً در نیم قاره هند، سیاست محافظه کاران مسلط بوده است. همین محافظه کاران مبتکر و حامی تأسیس حزب مسلم «لیگ» در نیم قاره هند بوده اند و در اختلافات مذهبی «هندو و مسلمان» بی دخل نبوده اند.

قریب چهل سال پس از تأسیس همین حزب، در پروسه تجزیه نیم قاره هند، بعد از جنگ دوم جهانی، در حقیقت رهبری پاکستان شرقی و غربی را به این حزب سپرده اند و بدون شک جنرالان و افسرانیکه سابق در اردوی استعماری انگلیس خدمت می نموده اند، بعنوان مثال در جنگ های اندونیزیا، برما و غیره اشتراک داشته اند، همچنان باید در اطاعت از رهبران مسلم «لیگ» هدایات جدی از رهبران استعمار دریافت داشته باشند. گفته می شود که در طراحی نام پاکستان همچنان سیاستمداران انگلیسی دخیل و سهیم بوده اند. با وجود آنکه در عرصه بین المللی بعد از جنگ دوم جهانی مناسبات جدیدی رونما گردید و در سمت غرب، موقف برتانیه را در صف قدرت های بزرگ بعد از ایالات متحده امریکا، مقام دوم بخشیده اند و روابط پاکستان نو تأسیس را از طریق عضویت در پیمانهای نظامی تازه تشکیل، بیشتر با ایالات متحده امریکا می دیده اند، ولی با شیوه ای که انگلیس در تقسیم میراث استعمار، نقش ایفا نموده است و تا

اکنون همان «ماین» های تعبیه شده احتمالی، امنیت و صلح را در منطقه و جهان، بمخاطره انداخته است. تا همین اکنون محتمل است که همان نمایندگان و هسته های راکه، استعمار انگلیس در ادوار طولانی باید تخم گذاری نموده باشد، در وقایع این منطقه نقش ماهرانه را افشا می سازد، که فقط احتمال تغییر در پیاده نمودن طریقه عمل و تقرر معاش خوران جدید، متصور بوده می تواند. تا همین اکنون نخبگان حلقهات معتبر پاکستانی در لندن و سایر مراکز استعمار سابق گشت و گذر دارند. این مسئله ایجاب بحث جدا گانه را می نماید. فقط آنچه خیلی سؤال بر انگیز است، اینست که چگونه ممکن بوده است که «گروه جنرالان» با پیوند ها و مناسبات با کشور های غربی، با «افراطیون اسلامی» این به اصطلاح «پاکستان» که در حال حاضر بیش از ۱۸۰ میلیون انسان و اکثرأ مسلمان «سنی» بسر می برند، چنان همزیستی نشان می دهند، در صورتیکه سر نخ این دو گروه در دست یک قدرت با صلاحیت نباشد. در چنین توازن باید مانند میزان ترازو بین جنرالان و روحانیون اسلامی، یک نیروی دیگر نقش خود را ایفا نماید. جنرالان دایماً از مصئون بودن «سلاح اتمیک» حرف می زنند و می گویند که به قدرت دیگری، «بنیاد گرایان افراطی» نخواهد افتاد، این اطمینان را از کجا به مردم و جهانیان می دهند. در حالیکه تجربه زندگی برای دانشمندان آموخته است که هیچوقت امنیت صد در صد وجود داشته نمی تواند.

حال بر می گردیم به دوران امیر شیر علی خان و اختلافات با «لارڈ لایتن» که در عین زمان شاعر نامدار امپراتوری انگلیس یاد شده است، بشمول ادعاهای وسیع در نشرات چه در برتانیه و چه در هند برتانوی، بهانه اصلی جنگ با امیر شیر علی خان، موضوع عدم اشتراک در مراسم امپراتوری در هند برتانوی نبوده، بلکه علت اصلی را مؤرخ هالفین دقیقاً گزارش می دهد که ورود لوامشر نظامی روس بنام «ان. گی. ستولیتوف» (Generlmajor N. G Stoletow) به کابل، موجب اصلی تحریک خشم و غضب ویسرای یا نایب السلطنه انگلیس، در مستعمره هند آن قدرت بزرگ شناخته شده است. برای بدست آوردن همچو بهانه انگلیس اصلاً از مدت ها قبل باید در انتظار بوده باشد.

این مأموریت لوامشر نظامی روس در ماه جون ۱۸۷۸ توسط حکمران عمومی ترکستان، «کا. پی. کوفمن» (K.P.Kaufman) طرح و سازمان یافته بود. به نسبت اختلافات وقت بین روسیه و امپراتوری ترک های عثمانی، که از جانب حلقهات حاکم انگلیسی حمایت می شد، «ستولیتوف» وظیفه داشت تا اتحادی را با امیر شیر علی خان بوجود آورد، در صورتیکه برخورد های نظامی بین روسیه و انگلیس واقع شود. (افغانستان گذشته و امروز، اکادمی علوم مسکو، ۱۹۸۱ صفحه ۱۱۶)

دیبانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادښت: دليکنی د ليکنيزی بنی پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خیر و لولئ

چنانچه بر حسب همین منبع، در ماه اگست ۱۸۷۸ طرح قرارداد دوستی «روسی - افغانی» رویدست گرفته می شود. قرار داد از جهت «نورم» های بین المللی و مناسبات بین الدول، دارای محتوای حقوق مساوی بوده، و همچنان همین محتوا بر «منافع متقابل» هر دو جانب استوار بوده است. درین برنامه های مناسبات، جوانب انکشاف در عرصه تجارت و تدارکات دیگر کمک ها به افغانستان، منجمله آمادگی های تعلیم دهی متخصصان و کارشناسان افغان نیز شامل پلانهای یاد شده بوده است. اما طوریکه در مثنی قدرت های بزرگ همیشه، منافع در مجموع و موضوعات تسلط آنها بر اوضاع روز تقدم می داشته باشد که بدون شک در مطابقت با اهداف ستراتیژیک عمل می نمایند. (عناصر عمده مخفی نیز شامل می باشد.)، «دوستی» با دول دیگر دایمی نمی باشد. حالاتی را هم می توان مشاهده نمود که چنین مناسبات راحتی بعضی از قلم بدستان کشور ما درست درک ننموده اند، روابط دولت ها را بعضاً بسطح دوستی ها و رفاقت های شخصی و فامیلی پائین می آورند و عده حتی با عشق و علاقه احتمالی که به «کاپی» کردن دارند و به امید دستیابی بر اریکه قدرت، حتی مثنی سیاسی چنین سیستم ها و دول را با مناسبات احتمالی شخصی با آن قدرت ها، حتی بمثابه بخش «ایدولوژیک» و طرز دید سیاسی خود ها، می دانند.

درین لحظات دشوار برای امیر شیر علی خان، آنطوریکه نفت الله گزارش می دهد، در فضای بین المللی مناسبات قدرت های بزرگ تغییر می یابد. وقتی خطر بروز جنگ «روس - انگلیس» مرفوع می گردد، با وجود آن هم، حکومت انگلیس همزمان به «کمپاین» وسیع سیاسی - تبلیغاتی مبادرت ورزیده، مدعی می گردد که گویا تحکیم مناسبات «روسی - افغانی»، «خطر مرگبار» بر دارایی ها و ملکیت های انگلیسی در هند برتانوی خواهد داشت، که از آن بعضاً بعنوان مروارید یا «لعل هندی» نیز یاد می نموده اند. در چنین فضا، حکومت وقت روس مایل به متشنج ساختن اوضاع نبوده، آنطوریکه در گزارش نفت الله می خوانیم، رهبری روسیه «ستولیتوف» را از کابل باز خوانده است. بنا بر همین منبع سهم این دگروال اردوی یا لوا مشر روسی، در تهیه سند دوستی «روسی - افغانی» بسطح یک طرح باقی مانده، همه موضوعات مربوط و شامل این برنامه نیز منجمد ساخته شده است.

افغانستان بار دیگر مشابه با وضع قریب صد سال قبل از دوره سلطنت امیر شیر علی خان، بمثابه «دانه غله در بین پله های آسیاب»، یعنی به مرکز توجه منافع قدرت های بزرگ وقت قرار می گیرد. یکی از مصیبت ها و نقایص یا کمبودی های حیات سیاسی این سرزمین را می توان همچنان در آن مشاهده نمود، که مردمان شجاع عام آن همیشه در میدان های جنگ از خود شهامت و قهرمانی و عشق سرشار بوطن و خاک خود نشان داده اند، ولی با تأسف نتوانسته اند از پیروزی های میدان جنگ، بهره لازم داشته و بیاس احترام بخون شهدا و قربانی ها، نسل بعدی از فضا و شرایط حیات صلح آمیز، مستفید گردند. عوامل گوناگون درین مورد نقش داشته می تواند که نیازمند، تحلیل و ارزیابی عمیقتر تاریخی بوده، که فقط توسط متفکران سالم، ترفیخواه و بشر دوست، بدون تمایلات خاص و پیشداوری ها، تصویر ممکن حقیقی را مجسم سازند. بزرگترین مسئولیت را می توان به حساب زمامداران «رهبران سیاسی» پذیرفت. البته در مورد احتمال تأثیرات دست های کثیف قدرت های مخفی خارجی که با مهارت در همه ادوار توانسته اند، «اجنت های» مزد بگیر یا مزدور را جذب کنند، درجه بلند پذیرفته شده، این موضوع بمثابه یک «راز آشکارا» از جانب صاحب نظران پذیرفته شده است. گمان می رود که مردم عام را با رهبران آنها در لحظات پیروزی که ممکن غرق در نشه پیروزی بوده اند، توسط افراد مزدور اغفال و از مسیر اصلی منحرف ساخته اند. چه علت است که در طی قرون «جنبش های سیاسی» درین کشور، مانند اکثریت کشورهای دنیا در بین توده های مردم، مقام مورد اعتماد را تصاحب نشده اند.

بی ربط نخواهد بود، هرگاه به چند جمله از گزارش مجله «شپیگل» آلمانی که در شماره ۵۱ تاریخ ۱۴ دسمبر ۱۹۵۵ در باره بخشی از تاریخ کشور ما، بعد از تأسیس دولت مستقل تحت رهبری احمد شاه درانی، منتشر گردیده است، بار دیگر از نظر بگذرانیم: «... مردم افغانستان در سرزمینی مانند سویدن و سویس در یک کنج علاقمند کلاخ نشین (هدف از مردم محتاج و دست تنگ در سیستم سرمایرداری: مترجم)، در سیاست جهانی سکونت ندارند، بلکه موجودیت آنها که با سرنوشت قرار گرفتن در نقطه لعنتی تقاطع منافع قدرت های بزرگ - تا حدی بمانند دانه غله در بین سنگ های آسیاب - محکوم گردیده است، باید تجهیز و تزئین داشت.»

در سال 1747 شاه پارسی نادرشاه، مسمی به نادر افشار بدست آمر محافظین اش بقتل رسید. (نادر «خود یک «باندیت» ترکمن، بر پارس با اردوی قبیلوی و تبار خود بشمول دزدان هجوم برده و دشت و دامان، دهات و شهرهای آنکشور را توسط سوار کارانش اشغال نمود، خود را پادشاه پارس ساخت. اشغالگران افغانی (هوتکی ها: نویسنده) را از همه کنج و کنار تعقیب نموده، بیرون راند. متعاقباً الی اشغال ولایات غربی امپراتوری مغل در هندوستان، پیشروی کرد: (H.W. Bellew, p. 19 ... first publ. 1879).

همزمان با وقوع حادثه قتل نادر در همین سال ۱۷۴۷ و همان روز های پس از حادثه یک افسر قطعات و یا واحد های سوار اردوی پارسی، افغانی الاصل بنا م احمد خان، فرماندهی یک واحد نظامی ۱۰۰۰۰ نفری جنگیان و همچنان حفاظت از خزانه پادشاهی بشمول الماس مشهور کوه نور را در اختیار داشت، بکمک سوارکارانش و ثروت دست داشته، اقوام مناطق کوهستانی را متحد نمود، خود را پادشاه آنها ساخت. بسوی هند لشکر کشید و بتاريخ 7 جنوری ۱۷۶۱ در «نبرد خونین در جوار درخت «منگو یا «ام یا هم» سیاه» در حوالی «پانی پت»، ۲۰۰۰۰۰ هندو را از پا در آورد. هند بقول همین منبع در نتیجه چنان تضعیف گردید، که انگلیس در زمان اشغال کشور پهناور هندوستان به هیچ مقاومت جدی و قوی روبرو نگردیده است.

آن پیروزی افغانها بر هندو ها، باعث گردید که بر تانیه بتواند الی دره خیبر، سرحد افغانستان امروزی یا دراز نماید و در آنجا بزرگترین قرارگاه و استحکامات زمینی نظامی را در آسیا بنا نهد. بدین ترتیب افغانستان مستقیماً در ساحة منافع امپراتوری قرار گرفت. بزرگترین موفقیت و دستاورد تاریخی حکمرانان عاقل افغان در آن نهفته بوده است، تا خطرات تهدید آمیز روسی را از شمال، علیه فشار بر تانوی ها و بالمقابل بر تانوی ها را در برابر روسها استعمال نمایند، با همجو جسارت و درایت، یعنی عمل حفظ توازن، کشور را از قدرت های بیگانه بدور نگهدارند.

نخستین تلاش، بخاطر تبدیل افغانستان بحیث قلمرو امنیتی ماقبل برای هند تحت تصرف بر تانیه، که انگلیس ها بکار برده اند، زمانی است که جنرال «بناپارت» فرانسوی (در سال ۱۷۹۸) بر مصر هجوم می برد و در آنجا از برنامه خویش مبنی بر قصد حملات بخاطر پیشروی در شرق نیز سخن می گوید و دو سال بعد از آن با «تزار پاول» (Zar Paul)، پلان اشغال هند را توضیح و تشریح می نماید.

بر تانوی ها یک «ایجنت» سیاسی خود را از اردوی «مدراس» بنام «مالکولم» (Malcolm)، بدربار تهران فرستاد. «مالکولم» در قدم اول به عقد یک اتحاد نایل آمد که بر اساس آن، پارس و انگلیس را علیه خطر روس – فرانسه متعهد ساخته است. درین اتحاد پارس به جانب انگلیس خود را متعهد می داند که در صورت یک حمله افغانی بر هند، خود بر افغانستان حمله خواهد کرد...» (شپینگل شماره ۵۱، چهارشنبه، ۱۴ دسمبر ۱۹۵۵، صفحه ۳۹)

خوانندگان محترم باید معذرت ام را بپذیرند، که حین جستجوی حقایق تاریخی در باره کشور ما، که در زمانه های مختلف و از طرف محققین متنوع کشور های عیدیه به نشر رسیده است، بر می خورم که ممکن در سلسله وقوع حوادث خلا ها دیده شود، این امر یکی از مشکلاتی است که در تاریخ کشور ما، بحیث روزگاران خیره شناخته شده می تواند. کم افرادی هم در عصر و زمان ما موجود نیستند که وقایع تاریخی را به افسانه ویا افسانه را جای واقعه تاریخی عوض می نمایند. اینرا هم باید بگویم که جمع آوری همچو معلومات عاری از تفاوت ها و تضاد ها نخواهد بود. این امر تا حدی هم باید قابل تعجب نباشد. یکی از تکیه کلام های معروف، «تفرقه انداز و حکومت کن» راچه بسی نویسندگان ما، بعضاً با چنان آب و تاب، بیان می نمایند که گویا خود اختراع کرده باشند. این طرز عمل را بیشتر به آدرس «انگلیس» حواله می کنند. در حالیکه این طریق حکومتداری و حفظ قدرت های مطلقه و غیره از همان آغاز ایجاد دول در جهان، بمثابه استعداد و هنر انسانی زمامداران شناخته شده، حتی «فاتحان» «هیبتالی ها» قرون قبل در اشغال قلمرو ها در آسیا، بخصوص در کشور ما و قلمرو های اطراف آن، الی هندوستان امروز کار گرفته اند. با وجود آنکه این «فاتحان هیبتالی»، پس از ختم لشکر کشی ها، به نسبت آنکه از خود «کلنور» نداشته اند، بنابر شواهد تاریخی، حتی قسماً در گروپ های اجتماعی «پشتون» مدغم گردیده و در تقویت و رشد کمی گروپ «ایپتیک» پشتون آن زمان افزوده اند، قریب هیچ گروپ اجتماعی دیگر درین قلمرو ها، از ادغام هیبتالی ها، خالص نمانده اند. با این تذکرات، نمی خواهم، سیاست های استعمار بر تانوی و یا بهتر بگوئیم، سیاستمداران آنرا از استعمال این شیوه میرا بدانم، اما خیلی ها، چشم امید به اثرات مثبت آن هم نمی بندم که در جامعه ما از تکرار مطالب، بدست خواهد آمد. بخصوص وقتیکه با بوی پیشداوری نسبت به مؤرخین غربی، منجمله مؤرخین نامدار انگلیسی، تنها از منابع افغانی، رو نویس شود. ما نباید همواره خود را با جملات «یکنوخت» این به اصطلاح مؤرخین افغانی و یا «اسلامی» عادت دهیم و فکر کنیم که نظرات غیر افغان و یا «غیر اسلامی» محتوای حقیقت نخواهد داشت.

وقتی به فضای سیاسی و بحران سی و سه سال اخیر بعنوان مثال می نگریم، تضاد ها و اختلافات سیاسی، ماهیت های متضاد گزارشات در باره حوادث چه درد سری خواهد بود که برای نسل آینده ایجاد ننماید. همین اکنون موجودیت شکلی بیش از یکصد «حزب» بعد از سال ۲۰۰۱ در افغانستان، ناشی از چیست؟ آیا ارزیابی دقیق آن، لازم نیست؟ نباید تشخیص گردد که چه سیاست هائیرا تعقیب می نمایند؟ از آنجائیکه بنابر برداشت های مستند، در اکثر کشور های عقبمانده و کم انکشاف تاریخ آنها یا منظم ترتیب نیافته و یا عمدتاً با تمایلات ضد و نقیض چون جانبداری یا تقبیح از رژیم های حاکم تحریر یافته است که شک و تردید در رابطه با حقیقت موضوعات ایجاد شده می تواند.

از جانب دیگر تنها مطالعه کرونولوژی خشک از دوران حاکمیت ها، بدون تحلیل و توضیح در باره سطح زندگی انسانها در همان مراحل تاریخی بما الهام مؤثر نخواهد بخشید. بنا باید تلاش نمود تا با دریافت حد اقل «فکت» های تاریخی، کوشید تصویرری را مستدل و منطقی بوجود آورد، که در راه ما بسوی آینده حد اقل اثر مثبت داشته بتواند. بعقیده نویسنده همین مطلب، مطالعه تاریخ نباید بمثابه افسانه های سرگرمی و یا صرف بمانند کدام نوشته ادبی، که قبل از خواب شبانه در بستر بمثابه واسطه خواب آور تصور گردد، بلکه بحیث آموزش های مثبت و منفی از زندگی و طرز العمل های گذشتگان انسانها در نظر گرفته شود، اما در امر دریافت راه حل های مسایل مربوط زندگی جاری، آن تجارب را هم از تفکر و اندیشه بدور نیاندازیم.

با وجود آنکه بعضی از وقایع ذکر شده در نقل قول از مجله «شپیگل» پس از مرگ امیر شیر علی خان (۱۸۷۹) بوقع پیوسته اند، ولی بدون شک، درین خانواده ها، آنچه عنعنه و سیاست را از زمان نیاکان، بمیراث داشته اند، هم از مرحله تأسیس دولت افغانستان تحت ریاست و رهبری احمد شاه بابا، که بعنوان «کنفدراسیون» اقوام یاد شده است و بعضی هم از آن بنام افغانستان «مدرن» نیز یاد کرده اند، بخوبی واقف بوده است، همچنان در آگاهی کامل وی از رقابت های غربی وقت، منجمله سیاستهای «نپلیون»، «تزار» روس و شاهان امپراتوری انگلیس واقف بوده است. این موقف او را در نشرات، با عکس های جالب که توضیح کننده حالت کشور در آنزمان از آن گرفته شده می تواند، خلاصه بیان گردیده است. بنا تأکید می نمایم که راه معقول به دستیابی به حل مسایل جاری، که حتماً بعضی از آنها، ریشه های عمیق تاریخی می داشته باشند، مانند «خط نام نهاد و تحمیلی دیورند»، در آن خواهد بود، تا قبل از ابراز نظر در باره طرح راه حل، باید دید که مسئله در چه مقطع زمانی و چگونه به میان آمده است، اینکه آیا پدیده آنی بوده است و یا اینکه در یک پروسه طولانی شکل گرفته است. آیا تناسب قوا میان هواداران و مخالفین دقیقاً سنجیده شده قابل سنجش است؟ اعتماد مردم ایکه قربانی این وقایع شده اند، به چه تناسب، با دولتهای منطقه ارزیابی شده می تواند؟ مردمان دو طرف چه می خواهند؟ دولت های منطقه چه طرح دارند؟

امیر شیر علی خان به احتمال قوی می دانسته است که « وقتی «نپلیون» حین مذاکرات صلح با روسها در «تلسیت» (Tilsit) (۱۸۰۷) و در زمان کنگره شاهان و شهزادگان در شهر «ایرفورت» (Erfurt) آلمان در سال ۱۸۰۸، که با «تزار الکسندر» اول ملاقات داشت، درین فرصت مجدداً پلانهای فتح هند را ریختند. «کمپنی تجارتي هند شرقی» تصمیم گرفت، تا با پادشاه افغانستان مستقیماً داخل مذاکره شود.» (همانجا، صفحه ۴۰). درین منبع از تاریخ و سال اعزام هیئت آن کمپنی به دربار پادشاه افغانستان ذکر نشده است، بهر صورت اگر به تازگی پس از تدویر کنگره تذکار یافته، فرستاده باشند، بنا با دوران پسران تیمورشاه مطابقت نشان می دهد. مجله به ادامه می نویسد:

«پادشاه افغان به جانب برتانوی گفته است، که در صورت حمله فرانسوی - روسی از کشورش دفاع خواهد کرد. در عین زمان ابا ورزید، تا اضافه از آن بیوند های مستحکم با برتانوی ها در هند، برقرار نماید. برای نخستین بار در تاریخ بدینترتیب یک قدرت بزرگ، با افغانها تماس گرفته است و در همین فرصت نخستین همچنان موقف و ادعای افغانستان به این قدرت بزرگ ابراز گردیده است که از استقلال خویش در همه جهات دفاع خواهند کرد.» (همانجا)

با این اظهار مغرورانه پادشاه افغان، جانب انگلیس هم آرامش و هم واهمه داشته است. بدینترتیب لعل هندی اش از تمام سرحدات طبیعی، محفوظ نگهداشته شد، ولی آسیب پذیری باز هم باقی ماند. سرحد شمالغرب، طوریکه همین مجله می نویسد، باز هم بحیث یک محل عنعنوی حمله بر هند، بمانند پاشنه پای آشیل (Achillesferse) باقی مانده بود. (در افسانه های یونانی پاشنه پای راست قهرمان افسانوی یونان قدیم «اخیل» (Achill)، یگانه نقطه آسیب پذیری شناخته شده بود.) نویسنده شپیگل دلیل نگرانی انگلیس را چنین می نویسد که « در عقب سرحدات آن اقوام مغرور، خود آگاه جنگی افغان قرار دارند.» (شپیگل، شماره ۵۱، ۱۹۵۵ ص ۴۰)

شپیگل همچنان در آنزمان می نویسد، وقتی ۳۰ سال بعد برتانیه به تلاشی جرأت کرد، تا کشور افغانستان را به مستعمره مبدل سازد، برتانیه در این اقدام یا سفر اکتشافی اش، غرق خون خود گردید. ازین اظهار برمی آید که هیئت «کمپنی» برتانوی در شرق هند برای مذاکره با پادشاه افغانستان، که از آن در فوق تذکر بعمل آمده است، باید در سالهای ۱۸۰۸ الی ۱۸۰۹ بوده باشد. این سالها با سلطنت شاه زمان مصادف بوده می تواند. در همین سال توسط شاه محمود برادر «اندر» اش سقوط داده می شود. آنچه شپیگل از تلاش پس از ۳۰ سال نام می برد، مصادف است با جنگ اول افغان - انگلیس. همین منبع می نویسد که، مسکوی ها در جریان همان سالها در قلمرو های شمال افغانستان در آسیای میانه به حرکت مقابل دست برده اند. «الکسندر» دوم، بتوسعه قدرت اش در آسیای میانه پرداخت، خانات تاشکند را در سال ۱۸۶۵، سمرقند و بخارا را در سال ۱۸۶۸، خیوه (شیوه) را در سال ۱۸۷۳ و قوقند را در سال ۱۸۷۶، و مرو را در سال ۱۸۷۴، تا بلندی های نزدیک شمال افغانستان اشغال نمود.

انگلیس ها به فعالیت های خویش در مطابقت با اهداف قبلی ادامه می دادند. تلاشهای آنها را مؤرخین، منجمله «هالفین»، با کوبیدن «کله بدیوار» شباهت داده است. چنانچه بتاريخ ۱۷ اگست ۱۸۷۸، «لارد لایتن» (Lord Lytton)، قریب یک قرن (درست ۱۱۷ سال بعد) پس از آغاز فتوحات احمد شاه درانی بسوی هند، که حال در تحت تصرف و اشغال انگلیس قرار داشت، به دربار امیر شیر علی خان خیر می دهد که نامبرده، هیئت جنرال «چمبرلین» (N Chamberlain) را نزد او می فرستد. موازی با آن، بدون آنکه، بنابر گزارش «هالفین»، الی دریافت جواب از جانب امیر شیر علی خان انتظار بکشند، انگلیس ها راهی کابل می شوند. این عجله می تواند ناشی از «فکتور های» گوناگون باشد، ولی چهره غارتگرانه استعمارگران انگلیسی افشاً گردیده، همچنان بوی خونین زور گوئی، یک قدرت بزرگ، علیه یک کشور کوچک، در قطار سایر نقاط تحت تسلط آن قدرت غارتگر بوده است، که برای حفظ فضای ترس و وحشت در کشور های تحت تسلط مستقیم و یا ساحات و حوزه های نفوذ آنها، بوضاحت به مشام می رسد.

نگهبانان افغان، مؤظفین حفاظت و حراست از سرحدات کشور به «انگلیس ها اجازه دخول» نداده اند. درین گزارش از نقطه دقیق سرحدی در آنوقت تذکر بعمل نیامده است. پس ازین واقعه «لایتن» «آلماتم» یا «ضرب الاجلی» را بسوی کابل صادر نموده، به ارتباط وقوع حادثه در سرحد، تقاضا نموده بود تا جانب افغانی در پینباره از انگلیس عفو بخواند. اصل هدف انگلیس را مؤرخین، در تأسیس هیئت نمایندگی «سیاسی - دیپلماتیک» دایمی در کابل ارزیابی نموده اند. چنانچه «هالفین» با حکایت از سیاستمدار انگلیسی، «هیرخوک ارگهیل» (Herzog Arghyll) می نویسد که موصوف این «آلماتم» یا «ضرب الاجل» را بمثابه مثال بزرگی از بی عدالتی، توأم با انواع اتهامات دانسته است، که بقول او هرگز علیه همچو یک کشور کوچک در گذشته، از جانب همین قدرت بزرگ تذکار نیافته بود.

بسیلسله تمام موانع و فشار های ظالمانه و غارتگرانه استعمار بر تانیه و سایر قدرت های بزرگ، در صف مقدم بر تانیه در قرن نوزده الی نیمه قرن بیست، که در جلوگیری از رشد و انکشاف لازم کشور ما وزنه سنگین جنایتبار داشته اند، هر یک ما حق داریم و باید هم وظیفه خود بدانیم که محکومیت تاریخی استعمار را از حیات سیاسی روز دور نیندازیم و همان فعالیت های شیطانی آنها هم، بفراموشی سپرده نشود، که ممکن بشکل و نحوه دیگر از جانب مزدوران و نمایندگان نوع جدید عملی گردد. در آنزمانیکه استعمار در سراسر جهان بیداد می کرد و با استثمار ظالمانه کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین، آزادی این ملت ها را غصت می نمود، متفکر و دانشمند معروف آلمان «فریدریش انگلس» در خطاب به شهریان اروپا و منجمله برای اتباع انگلیس می گفت: آنانیکه در «سلب آزادی دیگران سهم گرفته» و حمایت می کنند، «خود آزاد بوده نمی توانند». ازین اظهارات بر می آید که طرح سیاست های «ملی» بعد از انقلاب فرانسه که از جهات تیوریک، تعلیمات عامه را بخاطر فراهم ساختن زمینه های پرورش انسانهای خود مختار و آزاد نوین در شهر های جوامع جدید صنعتی، راه هموار و به اصطلاح «اسفالت شده» نبوده است.

رهبران استعمار بخصوص که کمتر از دیگران کلمات «تمدن»، عدالت، حقوق و دموکراسی را بکار نمی برده اند، علاوه از آنکه سیاست ظالمانه و استثمار گرانه آنها، اثرات نا گوار را بر حیات روزمره مردمان این قاره ها داشته است، باتعمیه دست نشانندگان در همه جا که حال به «راز آشکار» (open secrete) معروف است، به حفظ مواضع آنها، مبادرت ورزیده اند. چنانچه خود آنها در حالیکه در مراکز «متروپول های» آنها، از «دموکراسی» و «فرهنگ و سیاست ملی» و «وحدت ملی» حرف می زده اند، در قاره های متذکره با مهارت مانع رشد نیروهای ملی در هر یک ازین کشور های تحت اشغال و نفوذ خویش، می گردیده اند، تا مردمان آنها را با کارد دو تیغه مقابل سازند. یعنی از یکطرف مواد خام را توسط اتباع این کشور ها با مزد نازل استخراج نموده، ملکیت آنها را مال خود بدانند و بار دیگر، با فروش تولیدات صنعتی به آنها، سود فراوان حاصل نمایند.

استعمار اینکشور ها را در وابستگی های قرون قید نموده، آنان را بحیث مصرف کنندگان کالاهای صنعتی خویش میدل ساخته اند. کشور ما که مستقیماً مستعمره نبوده است، ولی استعمار بطور عمده مانع انکشاف عادی آن گردیده است. جای تعجب نیست که در طی مدت زمان بیش از سی سال گذشته، موازی با بحران خونین در خاک افغانها، از طریق چهره های معلوم الحال و مشکوک، موازی با تلفات مالی و جانی در کشور عقب نگهداشته شده ما، در پی نا بودی و محو «هویت ملی» افغانها مشغول فعالیت اند. در حالیکه در کشور های پیشرفته ایشان، حرف از استقبال پیشرفت فرهنگی می زنند، ولی خارج از احتمال بنظر نمی رسد که توسط «عمال» آنها، که احتمالاً برنامه های طویل المدت توسط همان هیئت های پی در پی کارمند سیاسی نظامی آن، نظیر «مالکولم» طرح ریزی شده باشد. وضع تا حال ادامه داشته، حتی زبان «دری» افغانها را تحمل ندارند و قصد دارند تا تمام دست آورد فرهنگی مردم ما را نیز بریابند. هموطنان و طنپرست افغان ما را، در زیر فشار «شونیزم فارسی»، این مالکین تیل طبیعی، قرار می دهند. با نابودی «هویت ملی افغان» و زبان غنی مردم ما، یعنی دری پیوند ما را از تاریخ پرافتخار نیاکان ما، بسکالند و زمینه های تجزیه این کشور را، در مطابقت با اهداف سر پوشیده کارفرمایان خارجی آنها بسر رسانند و به امید اینکه شیر را

باشوربا تعویض خواهند نمود، به هر نوع دسیسه دست می برند. امید است که سر سپردگان و مغز های با استعداد وطن، به چنین خفاشان مهلت عمل ندهند.

حال بر می گردیم به گذشته که در فوق از آن تذکر بعمل آورده ایم. نفت الله هالفین مینویسد که گویا امیر شیر علی خان، نخواستہ است به «آلتام» و یا «ضرب الاجل» جانب انگلیس در هند بر تانوی که از نام «لایتن»، «نائب السلطنت» امپراتوری انگلیس جواب دهد. جانب انگلیس با عصبانیت قابل محسوس، صبح وقت، مصادف به تاریخ ۲۱ نومبر ۱۸۷۸، واحد های ارتش اشغالگر را متشکل از ۳۵۰۰۰ نفر و در ترتیب سه قطار بر افغانستان هجوم می برد. بدین ترتیب آتش «دومین جنگ افغان - انگلیس» را می افروزند. (فاصله بین کابل و لندن: ۵۷۲۰ کیلو متر، فاصله هوایی)

در ماه دسمبر ۱۸۷۸ و جنوری ۱۸۷۹، یک قطار قندهار، قطار دوم جلال آباد و قطار سوم منطقه کوهستانی «پایور- کوتل» (Paivar - Kotal) را در اشغال خود در آوردند. در نتیجه این عملیات اشغالگران وارد کابل شدند. مانند ۴۰ (چهل) سال قبل باز هم در مقایسه با «اردوی امیر» شیر علی خان، بطور غیر مساوی تسلیح بوده و همچنان بطور غیر مساوی و غیر قابل مقایسه تعلیم دیده بودند. علاوه انگلیس قوای سوار را نیز بکار انداخته بودند. یعنی سکه طلایی: اشغالگران بر حسب گزارش نفت الله هالفین، بیک تعداد از سران قبایل رشوه پرداخته، بدین ترتیب اکثر آنها را از میدانهای جنگ نجات دادند. در بعضی از مناطق برخورد های شدیدی صورت گرفته، ولی باز هم انگلیس ها با مقاومت قابل ملاحظه روبرو نگردیده اند. علی الرغم آن، طوریکه هالفین می نویسد، امیر شیر علی خان تسلیم انگلیس نمی گردد.

بر حسب همین راپور، امیر شیر علی خان با نزدیکترین مربوطاتش بسمت شمال عقب نشینی نموده، اعلام داشته است که گویا قصد سفر به «پیتربورگ» دارد، تا کنگره بین المللی ایرا بهدف محکوم نمودن اشغال افغانستان از جانب انگلیس فرا خواند. بیقین که امیر از اختلافات کشور های چون روسیه و فرانسه و مناسبات بین المللی زمان شاه زمان و تلاش های انگلیسی واقف بوده است که با تدویر همچو «کنگرس» توجه جهانیان را به اعمال غارتگرانه انگلیس جلب نموده، از آنها تقاضای حمایت از کشورش بنماید. قبل از ترک نمودن کابل، امیر شیر علی خان، صلاحیت و قدرت اداره پایتخت، کابل را به پسر بزرگ خود، محمد یعقوب خان سپرد. امیر شیر علی خان بتاريخ ۲۱ فیروزی ۱۸۷۹ در مزار شریف در اثر بیماری بندش جریان خون و تورم شریان ها، از جهان در گذشت، و به هدف محکومیت بین المللی استعمار انگلیس در کنگره مورد نظرش دست نیافت. درین زمان قریب هشتاد سال از انقلاب فرانسه سپری گردیده بود.

حکومت های ملی جدیدی که در اروپای غربی و شمال امریکا، با پالیسی ها و سطوح متفاوت انکشاف اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و بخصوص حقوقی و ترکیب «اینتیک»، با بعرضه وجود گذاشته بودند، سخت مشغول رقابت ها در صحنه بین المللی بوده اند. روابط روس و فرانسه در آن زمان برای استعمارگران بر تانوی، مایه نگرانی بوده است. همین رقابت ها در عین زمان فشار را بر افغانستان افزایش می بخشید. کشوری که از جهان صنعتی و پروسه «مدرنیزیشن» آنها، سالها فاصله داشت، جنگ های داخلی، یعنی رقابت های خانواده های قبیلوی در داخل، بر سر قدرت از یکطرف و لشکر کشی های استعمار انگلیس از جانب دیگر، موانع جدی در راه قدم برداشتن کشور بسوی رشد و ترقی و بخصوص انکشاف زندگی شهری، ایجاد می گردیده است. این کشور که بمثابه گنجینه از آثار پر ارزش تمدن های قدیمی که در زیر تپه و خرابه ها پوشیده مانده است، قرار اظهار آگاهان بعد از وقفه های طولانی، در زمان امیر شیر علی خان، از جانب دولت، تلاش استفاده از «فلزات» برای تولید، سلاح های ساده و غیره، صورت گرفته است.

پس از در گذشت امیر شیر علی خان، پسرش محمد یعقوب خان صاحب تاج و تخت می گردد، به تمایلات خوشبینانه و علاقتمندی او در جامعه بسوی انگلیس ها شهرت یافته بود، بتاريخ ۲۶ می ۱۸۷۹، قریب سه ماه پس از وفات پدرش، امیر شیر علی خان، در منطقه «گندمک» (Ghandamak) قراردادی را با نماینده انگلیس «میجر کوگنری» (Major Cavagnari)، بنام قرار داد صلح، که افغانستان در عرصه سیاست خارجی، استقلال خود را کاملاً از دست داد، به امضا رسانید. در عرصه سیاست داخلی نیز خود ارادیت، زمامدار افغان اساساً تنگ گردیده بود. امیر محمد یعقوب خان بر اساس گزارش «هالفین»، خود را مکلف شمرده بود، تا با هیچ کشور دیگر، بغیر از انگلیس مناسبات برقرار ننماید. بدین ترتیب صلاحیت ایجاد نمایندگی دائمی یا «ریزیدنس» انگلیس را در پایتخت کابل، آنچه امیر شیر علی خان نمی پذیرفت، سپرده شد. حال انگلیس می توانست طبق دلخواه عمل نماید و «اجنت» های آن کشور را با محافظین به هر تعدادیکه بخواهد و یا نیاز داشته باشد، به داخل این کشور و به سرحد، بخاک افغانستان بفرستد.

در همین مرحله بر اساس گزارش «هالفین» مناطق کورم، پشین، سیبی و همچنان منطقه نهایت مهم کوهستانی با دره های آن، چون خیبر و میخین (Michin) از خاک افغانستان بریده شد. امیر محمد یعقوب خان بر علاوه از سایر قرار دادهای، به قبول فرا داد تجارتی با انگلیس نیز موافقت نمود. در برابر همه امتیازاتی که امیر محمد یعقوب خان به جانب انگلیس داده بود، بر طبق همین منبع از جانب انگلیس پرداخت «سبسایدی» سالانه به مبلغ ششصد هزار (۶۰۰۰۰۰) روپیه و کمک در فرصت حملات خارجی وعده سپرده شده بود.

بناً در تحت چنین شرایط «از استقلال افغانستان ... نمی توانست بعد از صلح کند مک نیز حرف زده شود». این نتیجه گیری مستشرق روسی بنام «ل. ن. سوبولیف» (L. N. Sobolew) می باشد. در کابل میجر کوگنری در اقامتگاه

انگلیس ها جا گرفت و بتدریج تمام قدرت را در اختیارش متمرکز ساخت. تسلیمی یعقوب خان در برابر انگلیس، خشم و غضب مردم افغانستان را تحریک نمود. امیر می توانست فقط بر تعدادی از صاحب منصبان فاسد و رشوه خوار تکیه کند. نا رضایتی ها در رابطه با همکاری با انگلیس بطور روز افزون رشد می نمود. در عین حال وضع اقتصادی کشور بعلت جنگ تحمیلی انگلیس، روز تا روز بر خرابی وضع زندگی کسب شدت می نمود. این شدت در شرق کشور بیشتر گزارش می یافته است. در نتیجه عبور و مرور قوت های نظامی و جریان جنگ های مسلحانه، ذخایر نا چیز و فقیرانه مردم بزودی بمصرف رسیده بود. سعود قیمت ها سرسام آور بوده است. مردم بسرحد گرسنگی قدم بر می داشتند.

ختم

ادامه دارد